

مدرسه‌ای که ساختیم



محبوبه محمد حسین پور
معاون دوره‌ی ابتدایی

انگیزه گرفتنم و قبول کردم این مدرسه را با تمام سختی‌هایش بسازم. یکی به لحاظ مالی توانایی داشت و کار خیر کرده بود، حال وظیفه‌ی من بود که کار خیرش را به نتیجه برسانم.

مهر ۱۳۹۴؛ مدرسه‌ای چندپایه با ۳۶ دانش آموز

سال تحصیلی را با ۳۶ دانش آموز دختر و پسر با لباس‌های غیریکسان و بسیار متفاوت شروع کردیم؛ تنها من بودم و دو آموزگار همکار. پایه‌های اول و دوم را همکاری برداشت که به این دو پایه مسلط بود و پایه‌های سوم و چهارم را دیگری. پایه‌های پنجم و ششم به بنده رسید که در پنجم تجربه‌ی بسیار داشتم.

حدود ۲۰ روزی کار کردیم. من در چندپایه تخصص نداشتم. کلاس پنجم خوب پیش می‌رفت، اما با کلاس ششم مشکل داشتم. نمی‌رسیدم به خوبی به آن‌ها تدریس کنم. رفتم اداره و گفتم خیلی سخت است. به مدرسه‌ی من آموزگار بدهید. گفتند به لحاظ قانونی، برای مدرسه‌ای با تعداد دانش آموز کمتر از ۹۱ نفر، نمی‌توانیم نیروی بیشتری اختصاص بدهیم. مجبورید به همین ترتیب کار کنید.

چند نفر از همکاران و اولیایی که شنیده بودند من در فلان مدرسه کار می‌کنم، تماس گرفتند و دانش‌آموزشان را آوردند مدرسه‌ی ما. کلاس پنجم از ۷ نفر رسید به ۱۲ تا ۱۳ نفر؛ از شهر آمده بودند. در پایه‌ی ششم هم یک نفر از روستا اضافه شدند. نمی‌توانستم بپذیرم. دانش‌آموزانم داشتند عقب می‌مانند و من مسئول بودم. با دو نفر از همکاران بازنشسته که خیلی کارشان خوب بود، صحبت کردم. پذیرفتند با دریافت مبلغ ماهانه ۵۰۰ هزار تومان بیایند مدرسه برای تدریس. فکر می‌کنید چه کردم؟ با کلی پرس‌وجو، شماره تماس ختیری را که رایانک‌ها را هدیه کرده بود، پیدا کردم. موضوع را برایش گفتم. فی‌البداهه گفتم قول می‌دهم مدرسه را پر از جمعیت کنم. اداره هزینه‌ی معلم اضافی را تقبل نمی‌کند. او هم به راحتی و با متانت پذیرفت ماهانه این مبلغ را بپردازد.

شکر خدا برای قدم اول

فقط خدا را شکر کردم. انگار خدا مرا وسیله‌ای ساخته بود برای پیشرفت این مدرسه؛ تا حدی که در استان رتبه‌ی اول فضا سازی و جذب دانش‌آموز را کسب کند!

اول آبان ۱۳۹۴؛ استقلال پایه‌ها

حدود یک ماه از شروع سال تحصیلی گذشته

سال ۱۳۹۴؛ انتقال به روستا؛ تصمیم بزرگ

مدرسه‌ای که در شهر معلم آن بودم، داشت تعطیل می‌شد. رفتم اداره و برای مدرسه بعدی و البته به نیت امتیاز و رتبه بیشتر، درخواست معاونت کردم. گفتند برای مدیریت انتخابتان کرده‌ایم. باز هم برای کسب امتیاز بیشتر، روستا را انتخاب کردم. البته سال‌ها در مدرسه‌های شهری و با جمعیت کلاسی بالا کار کرده بودم و دوست داشتم کلاسی خلوت‌تر را امتحان کنم. تابستان رفتم روستا تا مدرسه را از نزدیک ببینم. فضا بسیار زیبا بود. مدرسه تنها ۳۶ دانش آموز داشت و به خاطر جمعیت کم، من باید مدیر آموزگار می‌شدم. کمد دفتر مدیر را باز کردم، حدود ۲۰ رایانه کیفی (لپ‌تاپ) نو و دست‌نخورده توجهم را جلب کرد. درباره‌اش پرسیدم. گفتند روستا ختیری دارد که سه سال پیش این دستگاه‌ها را به مدرسه هدیه کرده است. همان لحظه، نمی‌دانم چه شد که

درباره‌ی مدرسه‌ای روستایی شنیدیم در قائم‌شهر؛ چند پایه با ترکیب جمعیتی دختر و پسر. شنیدیم از شهر متقاضیان بسیار دارد؛ هم برای تدریس و هم برای تحصیل. مدیر آموزگار این مدرسه با علاقه‌ای بسیار مشغول کار است. مدرسه‌اش بوی مدرسه‌های مرتب شهری را دارد و برنامه‌های فوق برنامه‌ی مدرسه اشتیاق دانش‌آموزان و اولیای ابرمی‌انگیزند.

نام و نشان مدرسه را گرفتیم و به دبستان پژوهش محور «نظام‌الملک» در روستای «کروا» و خانم فرهوده حسینی، مدیر آموزگاری رسیدیم که همت ختیر روستا، آقای محمد مهدی محمدی، همراهی مردم و البته علاقه‌ی خودش به دانش‌آموزان را دلیل موفقیت مدرسه می‌داند. حکایت این مدرسه و پیشرفت آن را با ما بخوانید.



گوشه‌ای از فعالیت‌های دبستان نظام‌الملک



بود. در ابتدای کار پایه‌ی اول را مستقل کردم؛ پایه‌ی اول حساس است. یک کلاس داشتیم که انباری شده بود. مستخدم هم نداشتیم. از اولیا برای تأمین هزینه‌ها کمک گرفتم. متوجه تلاش من شده بودند و رشد مدرسه را می‌دیدند. هم اولیا و هم شورای محل و دهیاری به کمک آمدند. انباری را تمیز کردیم. میز و صندلی چیدیم و با حدود هشت نفر پایه‌ی اول را به طور تک پایه راه انداختیم. خانم **سیمین اعلایی**، از همکاران بازنشسته‌ی سابق، و از بهترین‌های این پایه، تدریس را به عهده گرفت.

مهر ۱۳۹۵؛ بالاتر از حدنصاب

در سال ۹۵ دانش‌آموزان کلاس اول من حدود ۳۵ نفر شده بودند. میان پایه هم زیاد داشتیم. یکبار متوجه شدم رسیده‌ایم به ۹۳ دانش‌آموز. موفقیت بزرگی بود. به پیروزی رسیده بودم. کلاس کم داشتیم. به خیر اطلاع دادم. گفت دو کانکس دیگر برای مدرسه می‌سازد. کانکس‌هایی که می‌ساخت بسیار اصولی بودند و محکم. از اداره هم میز و صندلی نو گرفتیم. اما مهم‌تر از آن، اداره پذیرفت که به من معلم بدهد. مدرسه پیروز شده بود.

۱۳۹۶؛ کودکی در حال رشد

انگار داشتم بچه‌ای را بزرگ می‌کردم. تمام توجهم به مدرسه بود. خیلی خسته می‌شدم. چندبار پیش آمد که ۹ و ۱۰ شب شن و ماسه می‌رسید مدرسه و من باید خودم می‌رفتم کلید را تحویل بدهم مدرسه. گاهی در روز چند بار می‌رفتم مدرسه و برمی‌گشتم. همسرم خیلی همراهم بود، اما گاهی او هم طاقت نمی‌آورد. نوسازی ایراد گرفت که اگر کانکس‌ها اشکال پیدا کنند و بلای سر بچه‌ها در خطر قرار بگیرند، مسئولیتش با خودم است. همه را پذیرفتم، چون می‌دانستم خیر محترم بر فرایند کار نظارت دارد و کانکس‌هایی که می‌سازد، بسیار خوب و اصولی هستند.

سال ۹۶ در شهر ما باد شدیدی وزید و خرابی به بار آورد. ۱۰ صبح روز جمعه، همراه همسرم به مدرسه رفتیم تا خرابی را بررسی کنیم. صحنه‌ی بدی دیدیم. اشک‌امانم را برید. کانکس تکان نخورده بود، اما یکی دو تا از کلاس‌های ساختمان اصلی پر از آب شده بودند. به همکاران اداره‌ی نوسازی زنگ زدم و با گله و اشک، گفتم بیاید ببینید که کانکس‌ها سالم مانده‌اند!

سال ۱۳۹۷؛ از ۳۶ به ۱۵۱ و از ۱۵۱ به ۲۶۵

در سال تحصیلی ۹۷-۹۶ دانش‌آموزانم رسیده بودند به ۱۵۱ نفر. اداره هم معاون اجرایی و معاون آموزشی به من داد. امروز که آخرین روزهای سال ۱۴۰۰ است، ۲۶۵ دانش‌آموز دارم.

آذر ۱۳۹۴؛ آغاز آرامش

بعد از این یک ماه، برای اولین بار خواب راحتی را تجربه کردم. اینجا بود که شناخته شده بودیم. همکاران زیادی تماس می‌گرفتند برای همکاری و من خیلی در انتخاب آموزگار سخت می‌گرفتم. برعکس، در انتخاب و پذیرفتن دانش‌آموز چنین نمی‌کردم. هر دانش‌آموزی در هر وقت از سال می‌آمد برای ثبت نام، می‌پذیرفتم. طوری که گله‌هایی از گوشه و کنار می‌شنیدم و به خصوص از مدرسه‌های غیردولتی که چرا دانش‌آموزان آن‌ها به مدرسه‌ی من می‌آیند. اما از اولیا بازخوردهای مثبت می‌گرفتم و خوش حال بودم که دانش‌آموزانم دیگر عقب نخواهند ماند.

بهمن ۱۳۹۴؛ در آرزوی ۹۱ نفری شدن

تا حدود ماه بهمن تعداد دانش‌آموزانم به ۶۰ نفر رسیده بود. آرزو می‌کردم به ۹۱ نفر برسند تا دیگر مستقل شویم. با خیر صحبت کردیم. پیشرفت مدرسه برایش جالب بود. گفت یک کانکس برای پایه‌ی ششم می‌سازد که به کلاس تبدیلش کنیم. در ظرف کمتر از یک ماه کانکس تمام شد. وقتی برای نظارت بر ساخت کانکس آمد، برای اولین بار او را دیدیم.

دانش‌آموزان مدرسه داشتند بیشتر و بیشتر می‌شدند. بیشتر در پایه‌های پنجم و ششم. تا عید به ۷۵ دانش‌آموز رسیده بودیم. در سال ۹۵ یک برنامه گذاشتیم و با حضور بسیاری از بزرگان منطقه و آموزش و پرورش، از آقای حسینی، خیر محترم تشکر کردیم. هدیه‌ای